

نسبت نظریه و عمل در روابط بین‌الملل

عباداله مولائی^۱

ملاحظات تمهیدی

نسبت میان نظریه و عمل از مباحث و دغدغه‌های دائمی و ماندگار اندیشه سیاسی و روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. نظریه‌پردازی که صورت‌بندی عام، منظومه‌ای کلی و بیانی نظام‌مند از واقعیات و پدیده‌های بین‌المللی فراهم می‌سازد، در روابط بین‌الملل امری گریزناپذیر محسوب می‌شود زیرا فهم سیاست جهانی بدون چارچوب‌های مفهومی و نظری میسر نیست. با این همه، در روابط بین‌الملل نظریه‌ها، معانی مختلفی داشته‌اند. برخی از نظریه‌ها ماهیت تبیینی^۲، ابزاری^۳ و مسأله‌گشایانه^۴ داشته و به رفتار، عمل و سیاست خارجی دولت‌ها جهت داده‌اند و پاره‌ای دیگر کارکرد ماهوی و تاسیسی^۵ داشته و در شکل‌دهی به واقعیات جهان پیرامونی ایفای نقش نموده‌اند. با وجود این، نظریه‌های مختلف هر یک بر رویکرد فکری خاصی مبتنی بوده و با پرتوافکنی بر زوایای پنهان پدیده‌ها و واقعیات سیاست جهانی، قرائت‌های

۱. عباداله مولائی، رئیس مرکز مطالعات اروپا و امریکا در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

2. Explanatory
3. Instrumental
4. Problem-Solving
5. Constitutive

متفاوتی از جهان روابط بین‌الملل ارائه داده‌اند.

تفسیرهای متعارضی که از ماهیت نظریه و عمل به عمل آمده است، تاحدودی نسبت طبیعی و تعادل و توازن میان آنها را نادیده گرفته‌اند. حال آن‌که فرایند دانائی حاصل تعامل نظریه و عمل می‌باشد. به سخنی دیگر، نظریه در مقام چارچوبی برای فهم واقعیت‌های پیچیده روابط بین‌الملل و نظام جهانی باید همخوانی و نسبت وجودی روشنی با واقعیت‌ها داشته باشد. این رابطه تعاملی بین نظریه و بافت متغیر سیاست جهانی به هم‌نوایی، هم‌سخنی و هم‌داستانی میان دو جامعه نظریه‌پرداز و سیاست‌گذار می‌انجامد.

سیاست خارجی در مقام مهم‌ترین نمود و نماد تعامل بین‌المللی واحدهای سیاسی در دوران حاکمیت آموزه‌های و ستفالیایی بر سیاست جهانی همواره عرصه تعامل میان نظریه و عمل و پژوهش و سیاست‌گذاری بوده است. به نحوی که به رغم بیگانگی، بدگمانی، ناهم‌زمانی، ناهم‌زمانی و بحران اعتماد حاکم بر روابط بین نظریه‌پردازان و سیاست‌گزاران به طور ضمنی نوعی پیوند متقابل میان این دو عرصه برقرار بوده است. رواج و نهادینه شدن پژوهش‌ها و مطالعات کاربردی در روابط بین‌الملل حاصل طبیعی این تعامل به شمار می‌رود.

در این معنا، نظریه و عمل از لوازم بلافصل سیاست خارجی می‌باشند زیرا این دو نسبت مستقیمی با یکدیگر داشته و سویه‌های متفاوت اما مکمل امر واحدی محسوب می‌شوند که در انطباق دو عالم نظر و عمل با یکدیگر در مواجهه با واقعیات پیرامونی اثر تعیین کننده‌ای دارند. نظریه با ارائه فهم عمومی از جهان پیرامونی در شکل‌دهی به نوع اقدامات، کنش‌ها و رفتارهای سیاست خارجی اثر می‌گذارد. سیاست‌گذاری نیز ضمن اثرگذاری بر فضای نظریه‌پردازی در چارچوب فکری ملهم از نظریه‌ها و ادبیات و زبان ملهم از آن جریان می‌یابد.

نوشتار حاضر با تبارشناسی تاریخی نسبت میان نظریه و عمل در دوره مدرن، به ارزیابی ماهیت، جایگاه و کارکرد نظریه در روابط بین‌الملل پرداخته است. در ادامه با نگاهی اجمالی و گذرا به مناظرات نظری در روابط بین‌الملل دوره مابعد جنگ سرد، نسبت و تعامل میان نظریه و عمل در این رهگذر مورد ارزیابی قرار گرفته است.

نسبت نظریه و عمل در دوره مدرن

نسبت میان عقل، حکمت و علم نظری با عقل، حکمت و علم عملی و به طور کلی اندیشه و واقعیت و نظریه و عمل از موضوعات مهم فلسفی در دوران مدرن محسوب می‌شوند. در چشم‌اندازی تاریخی با پیدایی مدرنیته، تلقی از هستی و اندیشه به عنوان دو وجه از پدیده‌ای واحد در فلسفه یونانی ماقبل سقراطی که مبین این همانی میان نظریه و عمل بود تحت الشعاع قرار گرفته و طرح تازه‌ای از هستی و اندیشه افکنده شد.

بر مبنای این طرح، برداشتی از عقل در قالب دریافت ریاضی و تعریفی از علم به مثابه عمل تصرف اندیشه در طبیعت تداول یافته و بنیادهای نظری دانش طبیعی، تجربی، کاربردی و تکنیکی را فراهم ساخت. این جهت‌گیری از عصر روشنگری به این سو در مدارایده پیشرفت خطی^۱ و تکنیک محوری^۲ قرار گرفته و با تسری آثار انقلاب نیوتونی در علوم فیزیکی به حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی، زمینه را برای غلبه علم‌گرایی^۳ جهان‌شمول بر همه عرصه‌های طبیعی و اجتماعی مساعد گرداند.

صورت‌بندی و نظام معنایی مدرنیته با مولفه‌های هستی‌شناختی^۴ و معرفت‌شناختی^۵ خاص خود نقطه عطف تازه‌ای در تاریخ تفکر غربی پدید آورد. دکارت بنیان‌گذار مدرنیته فلسفی با تفسیری که از سوژکتیویته^۶ در مقام معیار شناسایی ارائه داد، نوعی دوگانگی بنیادی میان فاعل‌شناسایی^۷ و موضوع‌شناسایی ایجاد نموده و زمینه را برای چیرگی اندیشه بشری یعنی (سوژه) بر طبیعت (ابژه) و جدایی نظر از عمل، ماده از ذهن، جسم از روح، فرهنگ از طبیعت، ذهن از عین، جسم از روح، خود از دیگری، واقعیت از ارزش و عقلانی از غیرعقلانی

1. Linear Progress
2. Technocentrism
3. Scientism
4. Ontologic
5. Epistemologic
6. Subjectivity
7. Subject

مساعدا ساخت. (۱)

غلبه بر این دوگانه اندیشی که کانون نظریه را اهداف عملی دانسته و تئوری را در خدمت پراکسیس قرارداد، یکی از مهم‌ترین تکاپوهای تاریخ مدرنیته را تشکیل داده است. اما تلاش‌های فلسفی دوران‌سازایدنالیسم آلمانی در جهت نیل به همگرایی نظر و عمل و گذشت از دوگانگی نهفته در مدرنیته بیش از آن که به ایجاد مفردی در این رهگذر بیانجامد، به فرافکنی و نهادینه شدن بیشتر این دوگانگی منتهی گردید. چه آن که این تکاپو، تفسیری از عقل را رواج داد که مرزهای دانایی را محدود به شناسایی پدیده‌ها ساخته و فهم نفس‌الامر را از دایره توانایی آن خارج ساخت. (۲)

دریافت مدرن از عقل در قالب تفکر تکنولوژیک با وارونه ساختن نسبت نظریه و عمل، عمل را معیار شناسایی تلقی نموده و زمینه ساز تبدیل اندیشه به ایدئولوژی گردید. با تقلیل تفکر به ایدئولوژی در پایان سده نوزدهم، واپسین گام در این راستا برداشته شده و نسبت میان نظریه و عمل بر اساس تقدم و غلبه عمل بر نظر باز تعریف شد. به اینسان معرفت‌شناسی علمی جایگزین معنای سنتی تئوری که از نوعی عمل اخلاقی حکایت داشت گردید. خرد تکنولوژیک با اصالت دادن به عقل ابزاری بر نسبت میان نظریه و عمل در دوران معاصر سایه انداخته و زمینه‌ساز گذار از علم نظری به علم کاربردی و تقلیل نظریه و اندیشه به پژوهش عمل محور گردید.

در این رهگذر، سرشت، مشخصه و آثار مدرنیته به کانون تفکر اجتماعی راه یافته و دستور کار تازه‌ای فراروی نظریه سیاسی و بین‌المللی معاصر ترسیم نمود. گفتمان علم‌گرایانه مدرنیته با اتکا بر مفروضات عقل‌گرایانه و تجربه‌گرایانه در صدد برآمد تا شالوده‌ای برای فهم و تبیین واقعیات جهان و رمز‌گشایی از قوانین حاکم بر رفتار بین‌المللی فراهم سازد. پوزیتیویسم در مقام برآیند این مفروضات، مشاهده تجربی را معیار معنادار بودن گزاره‌های اجتماعی تلقی نموده و با مستقل شمردن امر واقع^۱ از ارزش‌دواری و جهت‌گیری ایدئولوژیک، کاربرد روش‌های علوم طبیعی را در مطالعه مسائل علوم اجتماعی امکان‌پذیر دانست.

1. Fact

بهره‌گیری از پارادایم‌های علوم طبیعی جهت تدوین مدل‌ها و الگوهای مکانیستی، زیستی و فیزیکی از رفتار بین‌المللی و ارائه تصاویر آرمانی، نمونه‌های مثالی و صورت نوعی فراتر از زمان و مکان از پدیده‌های سیاست جهانی حاصل این رویکرد بوده است. پوزیتیویسم با شیء‌انگاری^۱ پدیده‌های اجتماعی و تلقی شناسائی مبتنی بر روش علمی، عینی و کمی به عنوان شناسایی یقینی، الزام‌آور و بی‌طرف به انحلال معرفت‌شناسی در روش شناسی منجر شد. از این منظر، نظریه تنها زمانی مورد اعتناء قرار می‌گیرد که در قالب مشاهده، تحلیل، تعلیل، تفسیر معنا، کشف و پیش‌بینی قانون‌مندی‌های ناظر بر رفتار بین‌المللی ره آموز تجربه و عمل گردد.

ضعف نظری روابط بین‌الملل در مقام شاخه‌ای از علوم اجتماعی تا حدودی از یکسان‌پنداری ماهیت امری بین‌المللی با امر طبیعی سرچشمه گرفته است. چه آن‌که، رویکرد علم‌گرایانه، از سویی ساحت‌ها و افق‌های دیگر رفتار اجتماعی بین‌المللی را نادیده گرفته و مانع جامع‌نگری و ژرف‌بینی در این زمینه شد و از سوی دیگر نتوانست میان نظریه و عمل توازن ایجاد نموده و با انتقاد از نظرزدگی سنتی به عمل زدگی مدرن دچار آمد.

ماهیت نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل

تاکنون در مورد سرشت روابط بین‌الملل برداشت و دریافت واحدی وجود نداشته و نحوه مطالعه و پژوهش در این رشته فاقد انسجام و یکپارچگی بوده است. بسا توجه به این‌که ماهیت امر بین‌المللی مورد اختلاف می‌باشد، تعریف آن نیز مناقشه‌انگیز بوده است. بدیهی است که تعریف امری قراردادی می‌باشد که معادل واقعی در جهان بیرونی ندارد. از نظر بنیان‌گذاران رشته روابط بین‌الملل، به دلیل فقدان ارزش‌های مشترک در نظام بین‌الملل، سرشت سیاست داخلی با سیاست بین‌المللی تفاوت ماهوی داشته و جامعه بین‌المللی مفهومی مناقشه‌انگیز می‌باشد. به نحوی که، تمایز موجود بین جهان واقعی و جهان نظری موجب شده است تا روابط بین‌الملل مفهومی ذهنی و فاقد معادل عینی در جهان واقعی قلمداد شود. به همین ترتیب،

1. Reification

نظریه‌پردازی در این رشته نیز ماهیت متفاوتی یافته است که گستره و تنوع نظریه‌های موجود گویای این واقعیت می‌باشد. این امر از فقدان نظام پژوهشی، چارچوب مفهومی، جهان‌بینی مشترک، اجماع و توافق عمومی جامعه علمی روابط بین‌الملل پیرامون موضوع، تعریف، مفاهیم و اصول موضوعه این رشته سرچشمه گرفته است.^(۳)

به هر روی، شکل‌گیری روابط بین‌الملل در چارچوب آموزه‌های وستفالیایی و با الهام از سنت‌های فکری اروپائی از آثار تحولی بود که در تفکر سیاسی مدرنیته پیش آمد. بنابراین، ماهیت، کارکرد و جایگاه نظریه در روابط بین‌الملل از سنت مدرنیته الهام پذیرفته و در چارچوب آن قوام یافته است. در این رهگذر علم‌گرایی با نادیده گرفتن و با بی‌اعتنایی به ماهیت متمایز و سرشت انسانی و اجتماعی امر بین‌المللی، نوعاً نظریه‌ای را معتبر تلقی نمود که طی مراحل ماندگاری توصیف، تبیین، گمانه‌زنی، پیش‌بینی و تجویز به ارائه تصویری از روابط علی، مشخصه‌ها، قواعد و اصول حاکم بر روابط میان پدیده‌های بین‌المللی در قالب الگوی کلی بیانجامد.^(۴)

اما با توجه به این که نظریه‌های پوزیتیویستی با ماهیت سیال، متغیر و بی‌ثبات روابط بین‌الملل سازگاری نداشته و صرفاً وجهی از واقعیات چندوجهی را در برمی‌گیرند، این رهیافت نه تنها نتوانست قوانینی همانند علوم طبیعی را در روابط بین‌الملل کشف نماید بلکه با ساده‌سازی واقعیات در تبیین پدیده‌های بین‌المللی در تمامیت آن با دشواری‌هایی جدی مواجه شد. این سخن، نفی معنا و فقدان قانونمندی و یا ناکارآمدی روش‌های علمی در روابط بین‌الملل را افاده نمی‌نماید بلکه با سرشت و گوهر متمایز قانونمندی در این رشته دلالت می‌ورزد که شناخت آن افزون بر بهره‌گیری از روش‌های علمی، مستلزم توجه به سایر روش‌های متناسب با این قانونمندی‌ها نیز می‌باشد.^(۵)

به هر روی، تحلیل و تبیین پدیده‌های اجتماعی و بین‌المللی دارای محدودیت‌ها و مرزبندی‌های مشخصی است که از موقعیت نظریه و عمل در علوم اجتماعی اثر پذیرفته است. برخلاف علوم طبیعی که در آن تناسب و پیوند روشنی بین نظریه و عمل وجود دارد، رابطه نظریه و عمل در علوم اجتماعی به دلیل تفاوت هستی‌شناسی اجتماعی با هستی‌شناسی طبیعی آشفته

بوده و هر یک به زبان متفاوتی سخن می‌گویند.

با این همه، نظریه‌های پوزیتیویستی نقش شاخصی در تقویت موقعیت روابط بین‌الملل در مقام رشته علمی خود آئین بر عهده داشته و در اعلام استقلال آن از سنت فلسفی، اخلاقی، دیپلماتیک و حقوقی سنتی موثر بوده است. روابط بین‌الملل با بهره‌مندی از آموزه‌ها، رهیافت‌ها، روش‌ها و اسلوب‌های علوم تجربی و رفتاری در صدد برآمد میانی معرفت شناختی و روش شناختی متمایزی را برای حوزه پژوهشی خود فراهم ساخته و به تثبیت، تقویت و نهادینه شدن این موقعیت مساعدت رساند.

در یک چشم‌انداز تاریخی، روابط بین‌الملل در دوران تکوین و تحول نظری خود و متناسب با تغییرات سیاست جهانی شاهد مناظره‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی متعددی بوده است که بخش عمده‌ای از تاریخ نظری این رشته را تشکیل می‌دهد. مناظره هستی‌شناختی واقع‌گرایی^۱ و آرمان‌گرایی^۲ در دوره پس از جنگ جهانی دوم، مناظره روش‌شناختی سنت‌گرایان^۳ و رفتارگرایان^۴ در دهه‌های ۵۰ و ۶۰، مناظره معرفت‌شناختی رفتارگرایی و مابعد رفتارگرایی^۵، مناظره موضوعی نو واقع‌گرایی^۶ با فراملی‌گرایی^۷ و جهان‌گرایی^۸ در دهه ۷۰ و مناظره پوزیتیویستی و مابعد پوزیتیویستی^۹ در دهه ۸۰ از آن جمله بوده‌اند که گسستگی‌ها و پیوستگی‌هایی با سنت حاکم بر این رشته داشته و به شکل‌گیری دیدگاه‌های متفاوتی مدد رسانده‌اند.

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

1. Realism
2. Idealism
3. Traditionalism
4. Behaviouralism
5. Post-Behaviouralism
6. Neo-Realism
7. Supranationalism
8. Globalism
9. Post-Positivism

در هر یک از دوره‌های نظری روابط بین‌الملل، رویکرد فکری خاصی بر شکل و محتوای نظریه‌پردازی این رشته حاکم بوده و موضوع و یا موضوعات متمایزی کانون نظریه و عمل آن را تشکیل داده‌اند. به این اعتبار، بحران‌های پارادایمی سرنوشت دائمی روابط بین‌الملل بوده است که ظهور و افول نظریه‌های مختلف در تاریخ این رشته گویای آن می‌باشد. با توجه به این که روابط بین‌الملل رشته‌ای دولت محور^۱ محسوب می‌شود، نظریه‌های این رشته نیز عمدتاً بر حول محور تحلیل مناسبات بین دولت‌ها در مقام بازیگران اصلی نظام بین‌الملل استوار بوده است. روابط بین‌الملل همچنین با تبدیل امریکا به قدرتی جهانی پیوندی مستقیم داشته و رشته‌ای امریکا محور^۲ محسوب می‌شود. به سخنی دیگر، نقش اثرگذار امریکا در تحولات روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم از سونئی و نگرش عمل‌گرایانه^۳ و راه‌حل‌گرایانه^۴ فلسفه روابط بین‌الملل امریکایی از سوی دیگر، در پردازش نظریه‌های متفاوتی در روابط بین‌الملل منشاء اثر بوده است. به همین دلیل، تصویرها، برداشت‌ها، دریافت‌ها، گفتمان‌ها، موضوعات و دغدغه‌های سیاست خارجی این کشور در جهت دهی به نظریه و عمل روابط بین‌الملل نقش موثری بر عهده داشته و در مناظرات فکری غالب بر آن بازتاب یافته است.^(۶)

به هر روی، نخستین مناظره در روابط بین‌الملل که با فلسفه وجودی این رشته سروکار داشت، در میانه بین دو جنگ جهانی بین تفسیرهای واقع‌گرایانه و آرمان‌گرایانه از سیاست جهانی انجام گرفت. نظریه آرمان‌گرایی از سنت بین‌الملل‌گرایی لیبرال^۵ که خاستگاه روابط بین‌الملل به شمار می‌رود الهام پذیرفته است. این نظریه برای ممانعت از تکرار جنگ و تحقق صلح جهانی در صدد برآمد تا براساس آموزه‌های تجویزی و هنجارهای ایدئولوژیک لیبرالی به مدیریت نظام بین‌الملل و شکل‌دهی مطلوب به آینده سیاست جهانی مبادرت ورزد. اما ناتوانی آرمان‌گرایی در

1. State-Center
2. American-Centric
3. Pragmatistic
4. Solution- Oriented
5. Liberal Internationalism

انطباق با اوضاع بین‌المللی و بروز جنگ جهانی دوم به شکست آن منجر شد.^(۷) در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، آرمان‌گرایی جای خود را به نظریه واقع‌گرایی سپرد که غلبه نسبی آن تاکنون در سایه و روشن‌های گوناگون ادامه یافته است. واقع‌گرایی با ارائه روایتی بدبینانه، قوم‌مدارانه و قدرت‌محورانه از ماهیت بشر و سرشت سیاست جهانی و متحول ساختن نحوه نگرش به سیاست جهانی، فضای فکری و دستور کار پژوهشی روابط بین‌الملل را تعریف و تعیین نمود. در قاموس نظریه واقع‌گرایانه، روابط بین‌الملل در قالب مناسبات دیپلماتیک و استراتژیک دولت‌های ملی تعریف شد که موضوعاتی نظیر جنگ و صلح، نظم و هرج و مرج و قدرت و ثروت و رقابت و همکاری نمادهای بارز آن به شمار می‌روند.

بدین ترتیب، روابط بین‌الملل در فضای این نظریه تکوین یافته و تاریخ این رشته به تاریخ مناظره واقع‌گرایان و منتقدان آنها بدل شد. این رویکرد با تلقی دولت به عنوان بازیگر اصلی و قدرت به مثابه بنیاد سیاست بین‌الملل و درک آن به مثابه عرصه مبارزه برای قدرت، امنیت و تعقیب عقلانی منافع ملی، فهم چستی، چرایی و چگونگی این مبارزه و مدیریت آن را هدف روابط بین‌الملل می‌دانست.^(۸)

رویارویی رفتارگرایان با سنت‌گرایان در دهه ۵۰ مناظره دیگری بود که در پی آغاز عصر ارتباطات، امکان کاربرد ابزارهای ریاضی، منطقی و تجربی و روش‌های کمی را در این رشته فراهم ساخت. در این دوران و تحت تاثیر انقلاب رفتاری در علوم اجتماعی، نظریه‌های روابط بین‌الملل بیش از پیش از هنجارگرایی فاصله گرفته و با اقتباس فرضیه‌ها، اصول موضوعه و روش‌های پژوهش علمی سمت و سوی تبیینی یافتند. از این روی، روش‌شناسی بحث محتوایی و معرفت‌شناسی را در روابط بین‌الملل تحت الشعاع قرار داد.^(۹)

رفتارگرایی نوعاً مبانی نظری واقع‌گرایی را پذیرفته و تلاش نمود با بهره‌گیری از روش‌شناسی کمی به تکمیل آنها اهتمام ورزد. ارائه نظریه‌ها و رهیافت‌های علم‌گرایانه در قالب نظریه سیستم‌های بین‌المللی^۱، نظریه بازی‌ها^۲، نظریه چانه‌زنی، نظریه ارتباطات اجتماعی^۳،

مدل‌های تصمیم‌گیری سیاست خارجی^۴ و نظریه‌های منازعه^۵ از آثار این رهیافت بوده‌اند. روش‌های علمی و کمی رفتارگرایانه با بازنویسی واقع‌گرایی و تمامیت بخشیدن به غلبه ناتمام روش‌های پوزیتیویستی، نقش قابل ملاحظه‌ای در فهم روابط بین‌الملل ایفا نموده است.^(۱۰)

از سوی دیگر، دگردیسی جهان سیاست در دهه ۷۰ به ظهور نظریه‌های نو واقع‌گرایی، نهادگرایی نولیبرال^۶، وابستگی متقابل^۷ و رژیم‌های بین‌المللی^۸ مدد رساند که نخستین نمونه‌های جابجایی در جایگاه و اهمیت سیاست عالی^۹ و ارتقای موقعیت سیاست عادی^{۱۰} محسوب می‌شدند. در پی گسترش کثرت‌گرایی نظری و روشی و پیدایی پدیده‌ها، بازیگران و فرایندهای نوظهور، روابط بین‌الملل مبتنی بر واقع‌گرایی دولت محور با چالش‌های فکری دیگری روبرو شد.^(۱۱)

این تحول بیش از پیش زمینه بازننگری در آموزه‌های نظریه واقع‌گرایی سیاست جهانی رافراهم ساخته و با طرح پرسش‌هایی پیرامون محتوا و مفروضات سیاسی و ایدئولوژیک این نظریه، بیطرفی ارزشی^{۱۱} آن را در بوته آزمون نهاد. به هر تقدیر، مناظره بین پارادایمی^{۱۲} میان واقع‌گرایان و منتقدان آنها در دهه ۸۰ نیز تداوم یافته و نو واقع‌گرایی تلاش نمود تا به مفهوم پردازی مجدد یافته‌های جدید در چارچوب نظری واقع‌گرایی بپردازد. نو واقع‌گرایان بر این باور بودند که

2. Game Theories
3. Social Communication Theory
4. Decision Making Models
5. Conflict Theories
6. Neo-Liberal Institutionalism
7. Interdependence
8. International Regimes
9. High Politics
10. Low Politics
11. Value Neutrality
12. Interparadigm Debate

نظام دو قطبی مبتنی بر سیاست قدرت^۱ مناسب‌ترین مفر برای تامین صلح و ثبات بوده و در آن هیچ تغییر عمده‌ای بدون جنگ رخ نخواهد داد. نو نهادگرایان نیز متناسب با اهداف هنجاری سیاست خارجی امریکا تلاش ورزیدند تا رویه‌ها و رژیم‌های بین‌المللی را مبنای همکاری کارکردی^۲ سازند. (۱۲)

با این همه، نظریه‌های روابط بین‌الملل به‌رغم اثرپذیری از تجربه‌گرایی، رفتارگرایی و کمیت‌گرایی به موفقیتی تمام عیار در تبیین آنچه تجربه ناپذیر و کمیت ناپذیر می‌نمود دست نیافته و نتوانستند با ارتقاء این رشته به سطح و جایگاه علوم طبیعی، توصیف و تبیین رضایت بخشی از واقعیات بین‌المللی ارائه دهند. وانگهی گسست از سنت فلسفی نیز در گسترش خلأ نظری در روابط بین‌الملل نقش داشته و سبب شد تا نظریه‌های موجود نتوانند به پرسش‌های ماهوی خارج از قلمرو علم‌گرایی متعارف رسیدگی نموده و با گرتنه برداری صرف از روش‌شناسی علوم طبیعی و ساده‌سازی مسائل بین‌الملل از غنای فکری بی‌بهره گردند. (۱۳)

به هر روی، و سوسه علم‌گرایی در روابط بین‌الملل عمدتاً ابعاد روش‌شناختی داشته است. این امر اگرچه به حرفه‌ای شدن و تخصصی شدن روابط بین‌الملل کمک نمود اما با عرضه زبانی تصنعی نتوانست به نحو رضایت بخشی با مضمون و محتوای سیاست بین‌الملل تناسب، سازگاری و انطباق قطعی یابد. رویکرد مزبور با انتزاع عناصر معینی از فضای تاریخی و بافت سیاست جهانی و بی‌اهمیت شمردن موارد منحصر به فرد و دیگر عناصر ذاتی موضوعات بین‌المللی نتوانست روشنگر ماهیت پیچیده پدیده‌های سیاسی باشد. به نحوی که پیدایی جریان‌های فکری جدید در علوم اجتماعی و فلسفه علم و تحول سیاست جهانی از دهه ۷۰ بدین سو در آشکار شدن نارسائی‌های این رهیافت موثر واقع شد. (۱۴)

با وجود این، به‌رغم پاره‌ای کاستی‌ها و نارسایی‌ها، رهیافت علم‌گرایانه به ره‌آوردهای سودمندی نیز نایل آمده و سهم برجسته‌ای در شکل‌دهی به نظام فکری و پژوهشی روابط

1. Real Politik

2. Functional

بین‌الملل برعهده داشته است. به بیانی دیگر، سنت مطالعاتی و پژوهشی روابط بین‌الملل با به کارگیری ابزارهای تحلیلی متنوع و ارائه صورت‌بندی‌ها و الگوهای مفهومی گوناگون تحولی بنیادی را شاهد بوده است. رهیافت مزبور با رواج چارچوب‌های مفهومی اثرگذار و حاکم ساختن زبان متمایزی بر ادبیات روابط بین‌الملل، نقش مهمی در نظام‌مند ساختن و نزدیک شدن این رشته به آستانه رشته‌ای علمی ایفا نموده است.

با وجود این، پایان جنگ سرد پیدایی موضوعات نوپدید و ناکارآمدی مفاهیم نظری موجود در تبیین و تحلیل مسائل نوظهور محیط جهانی ضرورت پردازش مفاهیم جدید و دستیابی به رهیافت‌های متفاوت برای مطالعه سرشت دوران، تحلیل رخدادها و مدیریت تحولات را به میان آورد. از این دوران به بعد بتدریج موضوعات تازه‌ای در دستور کار روابط بین‌الملل قرار گرفته و با گسترش مرزهای آن، زمینه ایجاد تحول در این رشته پدید آمد. ارائه قرائت‌ها، دریافت‌ها و فهم‌های بدیل از روابط بین‌الملل، نقطه آغازی در چرخش تاریخی و افول آموزه‌های دولت محور و مفروضات پوزیتیویستی نظریه واقع‌گرایی به شمار می‌رود.^(۱۵)

بحران نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل

از سال‌های پایانی دهه هشتاد تاکنون، نظریه‌های اصلی و رهیافت‌های غالب روابط بین‌الملل با چالش‌های فکری و عینی متعددی روبرو شده‌اند که زمینه را برای ترسیم افق‌های نو و بازنگری در چشم‌اندازهای نادیده گرفته شده فراهم ساخته است. این چالش‌ها، مولفه‌های نظری و روشی ادبیات پژوهشی این رشته را به بحران کشانده و عادت‌های فکری کهن را دستخوش تزلزل گرداند. تغییر چارچوب نظری و عملی دستور کارها و برنامه‌های پژوهشی سنتی، باز تعریف و مفهوم‌پردازی مجدد موضوعات روابط بین‌الملل و جستجوی امکانات و فضا‌های فکری نو پیدا را در پی داشته است.^(۱۶)

در این رهگذر، رهیافت‌های ما بعد روشنگری^۱، ما بعد رفتارگرایی و مابعد

1. Post-Enlightenment

پوزیتیویستی به نقد، بازنگری و بازاندیشی گفتمان مسلط بر روابط بین الملل پرداخته‌اند. احیای سنت فلسفی ملهم از تفسیر، تاویل و تفهم تاریخی نیز که خصیصه دیرین علوم فرهنگی به شمار می‌رود، آموزه‌های دیرپای پوزیتیویستی را با تردید مواجه ساخت. گرایش به ابعاد و مولفه‌های تاریخ‌مندی^۱، زمان‌بندی^۲ و زبان‌مندی^۳ واقعیات بین‌المللی از رهگذر تعمیم یافته‌های هرمنوتیک، نشانه‌شناسی^۴، تبارشناسی^۵، تحلیل بین‌متنی^۶ و اساسی^۷ به مطالعات روابط بین‌المللی ضمن نمایان ساختن ماهیت ذهنی، فرهنگی، اجتماعی، ارزش‌داورانه و ایدئولوژیک نظریه‌های پوزیتیویستی زمینه را برای جانبداری از صورت‌بندی مفهومی تازه و گسترش افق دید پژوهشگران این رشته مساعد گرداند.

گرچه جهان سیاست هنوز از آموزه‌های واقع‌گرایی و نو واقع‌گرایی الهام می‌پذیرد اما این رهیافت‌ها به‌رغم غلبه بر عرصه عمل و سیاست‌گذاری، با ساختارهای در حال ظهور سیاست بین‌الملل همخوانی تمام‌عیاری نداشته و ناگزیر از انطباق با یافته‌های نظری و تحولات عملی سیاست بین‌الملل می‌باشند. چه آن‌که با پایان جنگ سرد، معنا، تعریف و تصویر سنتی، ثابت و ایستای واقعیت در روابط بین‌الملل تغییر یافته و شیوه‌های سنتی فهم و معنا بخشی در برابر پیچیدگی چشم‌اندازهای متغیر و سیال محیط جهانی ناتوان، نارسا و ناکارآمد گشته‌اند.^(۱۷)

در این دوران، نظریه‌های خردگرا، ما بعد پوزیتیویستی و سازه‌گرا^۸ (که در تلاش است به میانجی پرکردن شکاف بین دو سنت فکری یاد شده بدل شود) بر فضای نظریه پردازی روابط بین‌الملل سایه افکنده‌اند. سازه‌گرایان با بازکاوی خاستگاه‌ها و تفسیر نحوه تکوین مفاهیم

1. Historicity
2. Temporality
3. Linguisticity
4. Semiotics
5. Genealogy
6. Intertextualism
7. Deconstruction
8. Constructionism

هنجاری، فرهنگی و هویتی، تصاویر ارائه شده از جهان واقعی را در قالب نظریه‌های موجود نابسنده و متناقض ارزیابی نموده و ساختارها و واقعیت‌های بین‌المللی را بر ساخته‌های اجتماعی قابل تغییر قلمداد می‌نمایند. از این منظر روابط بین‌الملل در دوره وستفالیایی وارث تعامل بین‌الدولی اروپائی بوده و با فرافکنی این رویکرد به جهان چند فرهنگی و چند تاریخی موجب نادیده گرفته شدن هویت جهان‌های معنایی دیگر شده است.^(۱۸)

مناظره ما بعد پوزیتیویستی با نفی وحدت نظریه‌ها و روش‌های پژوهش در روابط بین‌الملل موجبات ورود مفاهیم دیگری را به برنامه‌های پژوهشی روابط بین‌الملل فراهم ساخته است. توجه به ملاحظات فرهنگی، اخلاقی و هنجاری در سیاست خارجی در دوران ما بعد جنگ سرد از این نکته حکایت دارد. نظریه پردازان ما بعد پوزیتیویستی در رویارویی با سلطه پارادایم تفکر علمی، نسبت به عینیت و قوانین عینی در روابط بین‌الملل تردید نشان داده و با الهام‌پذیری از آموزه‌های هرمنوتیک به درون فهمی جهان بین‌الملل مبادرت ورزیده‌اند.^(۱۹)

چالش‌گرانه‌ترین رهیافت ما بعد پوزیتیویستی، رهیافت پست مدرن می‌باشد که به واسطی بنیاد ایدئولوژیک مدرنیته و متن واقع‌گرایانه جهان روابط بین‌الملل پرداخته است. این رهیافت با تأکید بر نسبی‌گرایی، کثرت‌گرایی، فقدان معنای نهایی، اعلام پایان فرا روایت‌ها^۱ و نظریه‌های کلان^۲، تأکید بر گسست‌ها، تفاوت‌ها و تمایزها و مرکز زدایی از مقوله‌های دوگانه‌اندیشانه متافیزیکی و گفتارمحورانه^۳ دکارتی، به تحلیل‌گفتمانی^۴ و بینامتنی نظریه‌های روابط بین‌الملل پرداخته و نقطه عزیمت تازه‌ای در این رشته پدید آورد.

پیشتر مناظره‌های اصلی روابط بین‌الملل در فضای مدرنیستی و بین پارادایم‌های سنتی و علمی صورت می‌پذیرفت اما با ورود پست مدرنیسم به این عرصه، سرشت و ماهیت مناظره‌های پیشین دگرگون شد. از این منظر، پدیده‌های روابط بین‌الملل شانی متفاوت از پدیده‌های طبیعی

1. Metanarratives
2. Grand Theories
3. Logocentric
4. Discursive Analysis

داشته و شناخت آن در گرو تفسیر و تاویل است. وانگهی واقعیت‌های بین‌المللی طبیعی، ضروری، جبری و تغییر ناپذیر نبوده بلکه در بافت، متن و شبکه‌ای از مضامین فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و زبانی بر ساخته و به هم پیوسته افاده معنا می‌نمایند. به عبارت دیگر، واقعیت حاصل شیوه‌های باز نمائی می‌باشد که لزوماً توصیف قطعی و یقینی عالم واقع را در پی ندارد.

بدین ترتیب، پست مدرنیسم بردستور کار نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل تاثیر چشمگیری نهاده و در مقام کانون تغییر پارادایمی سده بیست و یکم اعتبار بسیاری از دیدگاه‌های نظری سنتی را با تردید مواجه ساخته است. این رویکرد، با بازاندیشی انتقادی روابط بین‌الملل در صدد نیل به امکانات اندیشه‌ای و حاکمیت شرایط سیاسی و فرهنگی نوینی می‌باشد. اما به رغم آن که این رویکرد، داعیه گذشت از بن‌بست مناظره‌های بین پارادایمی کهن را دارد تاکنون در گره‌گشائی از مسائل بین‌المللی موفقیتی به دست نیاورده و با تعمیق نسبی گرائی و نیست‌انگاری^۱ به آشفتگی نظری بیشتر در این عرصه دامن زده است. پست مدرنیسم که با ارائه پاسخ‌های متناقض نما^۲ به مسائل جاری سیاست جهانی، بسیاری از پرسش‌ها را بی‌پاسخ رها ساخته است، ترجمان عینی بحرانی به شمار می‌رود که اینک بر نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل حاکم شده است.^(۲۰)

به موازات این تحول فکری، واقعیات نوظهور دوره ما بعد جنگ سرد در روابط بین‌الملل نیز ماهیت تقلیل‌گرایانه^۳ نظریه‌های عمومی و نارسائی آنها را در تبیین سیاست جهانی به نمایش گذاشته و چرخشی بنیادی در مباحث سنتی روابط بین‌الملل پدید آورد. ناتوانی نظریه‌های سنتی در پیش‌بینی تحولات سیاست جهانی در سال‌های پایانی دهه هشتاد سده بیستم، سبب جهت‌دهی مجدد تأملات نظری و پژوهش‌های کاربردی به سمت ابعاد دیگر روابط بین‌الملل گردید.

با پایان جنگ سرد، نظریه واقع‌گرایی با بازنگری و ارزیابی انتقادی فزاینده‌ای رویارو

1. Nihilism

2. Paradoxical

3. Reductionism

گردیده و توجه به پارادایم‌های تازه موجبات تحول در فهم روابط بین‌الملل را فراهم ساخت. شکست و بحران کارآمدی نظریه‌های روابط بین‌الملل در پیش‌بینی و تبیین علل و انگیزه‌های زوال شوروی و دگرذیسی دوران‌ساز سیاست جهانی، نظریه پردازی در روابط بین‌الملل را با بحران اعتبار مواجه ساخت. چه آن‌که، هیچ یک از رهیافت‌های واقع‌گرایی، لیبرالی و نهادگرا که از ثبات، پایداری، ماندگاری و تداوم نظام دوقطبی سخن گفته بودند نه تنها نتوانستند با تفسیر واقع‌بینانه یافته‌های موجود از پیش پرتوی براین دگرذیسی شگرف بیافکنند بلکه در برابر صلح آمیز بودن این تحول دچار شگفتی شدند. (۲۱)

نظریه‌های کلان^۱ روابط بین‌الملل تاکنون تلاش داشته‌اند گرایش و روندهای عمومی را پیش‌بینی نموده و در مقام پاسخ به آنها برآیند اما این شکست موجب نفی کارایی تبیین تک خطی^۲ و امکان پیش‌بینی قطعی در روابط بین‌الملل گردید. مفاهیم نظری روابط بین‌الملل تاکنون نوعاً عامل ثبات را در کانون توجه خود قرار داده و عامل تغییر را به محاق فراموشی سپرده بودند. یکی از دلایل اصلی ناکامی نظری روابط بین‌الملل در این دوره جانبدارانه بودن مفروضات آن بود که موجب شد تا آموزه‌های موجود، ابعاد دیگر را در سایه قرار دهند. بنابراین، پایان جنگ سرد با بی‌اعتبار ساختن نظریه‌های غالب روابط بین‌الملل ضعف آنها را در روشنگری و پرتوافکنی بر امور جهانی آشکار ساخت. (۲۲)

در حال حاضر دگرذیسی سیاست جهانی به تغییر مفاهیم روابط بین‌الملل انجامیده است. تعبیرهای مابعد و ستفالیایی تنها استعاره‌های هستند که تلاطم دوره پست مدرن و دیالکتیک نظم و بی‌نظمی را در این رهگذر معنادار می‌سازد. نظام و ستفالیایی گرچه دستخوش تغییراتی شده است اما فلسفه وجودی خود را از دست نداده است. به عبارت دیگر، جهانی شدن و شبکه تعامل بین‌المللی به فرسایش دولت‌های سرزمینی نینجامیده و تنها در کارکرد آنها تغییراتی را پدید آورده است. با وجود این، به دلیل نابسندگی آموزه او ملاحظاتی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک

1. Macrotheories

2. Linear Causality

دوران جنگ سرد در تبیین واقعیات نو پدید و ابهام موجود در افق آینده نظریه‌های روابط بین‌الملل، به نظر می‌رسد تعامل واقعیات و نظریه‌ها به شکل‌گیری نهادها و ساختارهای جدید منجر خواهد شد. (۲۳)

پویایی روابط بین‌الملل از فضای پیچیده ناشی از جهانی شدن، فشردگی زمان و مکان، تحت الشعاع قرار گرفتن مفاهیم سنتی و بازنگری گفتمان ژئوپلیتیک اثر پذیرفته است. با جهانی شدن جامعه جهان نوپایی در حال شکل‌گیری است که با تعریف سنتی روابط بین‌الملل ناهمخوان می‌نماید. نظریه‌های جهانی شدن با الهام از کثرت‌گرایی فراملی، سیاست قدرت و مولفه دولت محورانه روابط بین‌الملل را در کانون بازاندیشی انتقادی خود قرار داده‌اند. (۲۴)

شتاب تغییرات و تحول چشمگیر سیاست جهانی، روابط سیاره‌ای، واقعیت مجازی^۱ و فراواقعیت^۲ جهانی را به موضوع مطالعه روابط بین‌الملل تبدیل نموده است. فرایندها و ساختارهای این روابط، سیال و در حال گذار بوده و هنوز به تمامی شکل نگرفته‌اند. در این رهگذر برخی برای باورند که با سپری شدن دوران روابط بین‌الملل، سیاست جهانی^۳ جایگزین آن خواهد شد که در آن بازی قدرت و اعمال اقتدار دیگر در درون مرزهای ملی تعریف و تعیین نشده و تمایز میان بازیگران دولتی و غیردولتی تناسبی نخواهد داشت. این موقعیت به تعبیر روزنو موقعیتی مابعد بین‌الملل^۴ است که در آن مرز بین سیاست داخلی و خارجی و محلی و جهانی از نوعی همگرایی و تعامل برخوردار گشته و در این مرز است که موضوعات و نهادهای سیاست جهانی پدیدار می‌گردند. (۲۵)

در فضای جدید، نظریه پردازان روابط بین‌الملل به این نکته واقف شده‌اند که این رشته در قالب آموزه‌های سنتی نمی‌تواند تنوع و تکثر فرهنگ‌ها، نظام‌ها و مناسبات گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در چارچوب الگوهای تقلیل‌گرایانه، جبراندیشانه، یکسان‌سازانه و

1. Virtual Reality
2. Hyper-Reality
3. Global Politics
4. Post-International

محدوداندیش تبیین نماید. برخی معتقدند که رشته روابط بین‌الملل اینک ناگزیر است در جهانی که معنا و سمت و سوی سنتی‌اش را از دست داده است در سرنوشت موضوع مطالعه منسوخ شده خود شریک شود.

تغییرات عمده در صحنه بین‌المللی نشان داد که روابط بین‌الملل رشته‌ای متغیر و سیال بوده و چارچوب‌های نظری و ابزارهای مفهومی آن در فهم و تحلیل سیاست جهانی دارای محدودیت‌های ذاتی می‌باشند. این رشته تاکنون مرزهای دقیق نداشته و نظریه پردازان آن هرگز موفق به ایجاد اجماع در مورد تحلیل آنچه تحلیل می‌نمایند نشده‌اند. با این همه، به رغم ملاحظات مزبور، رشته روابط بین‌الملل پیشرفت قابل توجهی داشته و طی دهه‌های گذشته، از سنت نظریه‌پردازی و مفهومی غنی برخوردار شده است. از سوی دیگر، مناظره‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی سنتی این رشته هنوز به فرجام روشنی دست نیافته است. اشاعه پیشوندهای "نو"^۱ و "مابعد"^۲ در تحلیل‌های روابط بین‌الملل حاکی از این نکته است که نظریه‌پردازان این رشته برای انطباق واقعیات جدید با الگوهای کهن به سنت فکری این رشته چشم دوخته‌اند. (۲۶)

وضعیت جاری اندیشه ورزی در روابط بین‌الملل مبین آن است که معماهای سنتی در پژوهش روابط بین‌الملل همچنان به قوت خود باقی مانده و مفاهیم و اصطلاحات توصیفی و تبیینی مورد توافق عمومی در این زمینه چندان چشمگیر نمی‌باشند. افزون بر این، مفاهیم ملهم از نظریه‌های موجود، معانی و جهت‌گیری‌های متفاوتی را افاده نموده و نمی‌توانند گزاره‌های راهنما و چارچوب‌های فکری معتبری پیرامون سیاست جهانی ارائه دهند. مفاهیم نظری تک‌ساختی و یک‌سویه گذشته که روابط بین‌الملل در چارچوب آنها مشروعیت یافته و مرزهای نظری، پژوهشی و سیاستگذارانه خود را تعیین نموده است، توان تبیین پیچیدگی‌های جهان معاصر را ندارند. این امر مستلزم ارزیابی جامعی از گستره و ژرفای ایده‌ها، موضوعات، رخدادها

1. Neo

2. Post

و چشم‌اندازهایی است که تاکنون در ادبیات روابط بین‌الملل چندان مورد خطاب، توجه و رسیدگی قرار نگرفته‌اند.

بدینسان، سپری شدن دوران نظریه‌های بزرگ، موجب جابجائی پارادایمی^۱، بازتعریف ماهیت روابط بین‌الملل، جستجوی چارچوب مفهومی مابعد واقع‌گرایی و بازنگری نسبت میان نظریه و سیاست‌گذاری شده است. این امر همچنین سبب غلبه دید میان رشته‌ای گشته و جستجوی اصل فراگیر و یا ارائه نظریه عمومی را از دستور کار عمومی روابط بین‌الملل کنار نهاده است. لاجرم نوعی رهیافت معرفت‌شناختی و روش‌شناختی تلفیقی که حاصل همگرایی نظریه‌های موجود و بهره‌گیری همزمان از کلیه آموزه‌های معرفتی و روشی سودمند در پژوهش مسائل بین‌المللی می‌باشد در کانون توجه اندیشمندان روابط بین‌الملل قرار گرفته است.

فرجام کلام آن که در آغاز سده بیست و یکم، نظریه و عمل روابط بین‌الملل با نوعی ناهم‌زمانی عناصر هم‌زمان مواجه شده است. نظریه‌های مابعد واقع‌گرایی در این رشته بیش از هر زمانی قدرت یافته و به شکل‌گیری و توسعه ادبیاتی انجامیده است که مبانی نظری رهیافت‌های واقع‌گرایی و پوزیتیویستی را مورد ارزیابی نقادانه قرار داده‌اند. با وجود این، واقع‌گرایی هنوز بر چشم انداز فکری روابط بین‌الملل سایه انداخته است زیرا گرچه انتقادهای موجود مانع پیش روی این رویکرد شده است اما فرضیه‌های آن از جمله دولت به مثابه مرکز فراقسنتی قدرت و بازیگر غالب، اعتبار خود را در تحلیل‌های روابط بین‌الملل از رهگذر فرایندی انطباقی، باز تعریف و مفهوم پردازی مجدد حفظ نموده‌اند. به این معنا، برداشت واقع‌گرایانه کماکان بخشی جدائی‌ناپذیر از نظریه و پژوهش روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. (۲۷)

این امر نشانگر تداوم نوعی ناسازگاری در نظریه و عمل روابط بین‌الملل می‌باشد. چه آن که به رغم توسعه سیاست مابعد بین‌المللی، مولفه‌های قدرت و نهادهای دولت و روابط بین‌آنها همچنان نقش محوری در سیاست جهانی داشته و دوگانگی دولت ملی و نظام بین‌المللی وجه غالب سیاست جهانی را تشکیل می‌دهند. وانگهی مفاهیمی مانند نظام مابعد بین‌الملل، گذر از

روابط بین‌الملل به سیاست جهانی، سیاست جهانی ما بعد دولتی و حکومتداری جهانی که از فرایند جهانی شدن اثر پذیرفته‌اند، معنای واقع‌گرایانه سیاست و روابط بین‌الملل را در عرصه واقعیت تغییر ندادند. رهیافت واقع‌گرایی و روایت‌های ملهم از آن هنوز چارچوب مفهومی غالب در روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. (۲۸)

با وجود این، در دوران ما بعد جنگ سرد با توجه به دگردیدی‌های بنیادی روابط بین‌الملل، دیگر نمی‌توان تصویر واحدی از سیاست جهانی ارائه داده و با اتکا بر تحلیل‌های تک‌ساحتی و تک‌متغیره به فهم جهان نایل آمد. از این رو نیاز به دیدگاهی چندوجهی و چندساحتی برای درک تعامل و تاثیر متقابل عوامل، ابعاد و وجوه مختلف بر این سیاست در دستور کار نظریه و عمل روابط بین‌الملل قرار گرفته است. این امر زمینه را برای تحول مفهومی این رشته فراهم ساخته و دستور کار پژوهشی آن را به سمت مسائل و پرسش‌های زمانه تغییر جهت داده است. در پرتو این واقعیت، اینک موارد خاص، جزئی و پیش‌بینی نشده در سیاست بین‌المللی در کانون توجه قرار گرفته است زیرا ارائه تصویری کامل از رویدادها در یک نظریه واحد میسر نمی‌باشد. (۲۹)

روابط بین‌الملل بیشتر یک حوزه پژوهشی است تا رشته‌ای علمی تمام‌عیار زیرا از مرزهای روشن و تعریف شده‌ای با سایر رشته‌های علوم اجتماعی برخوردار نمی‌باشد. با توجه به دشواری ارائه پارادایم واحد در روابط بین‌الملل، اینک نظریه‌های میان‌برد^۱ نظرگاه‌های تحلیلی، مدل‌ها و چارچوب‌های مفهومی به جای نظریه عمومی در این رشته بیشتر مورد اعتناء قرار گرفته‌اند. این نوع نظریه‌ها حوزه محدود و مشخصی را در کانون اندیشه ورزی قرار داده و از امکان تبیین مطلوب‌تری برخوردارند.

تعامل نظریه و عمل در سیاست خارجی

نظریه لزوماً با واقعیت این‌همانی نداشته و هر نظریه براساس پیش‌فرضی متفاوت حوزه

پژوهشی را تغییر می‌دهد. این امر کارائی نظریه‌های روابط بین‌الملل را به عنوان ابزار تحلیلی در راهیابی به جهان واقعیت کاهش داده است. تعدد و کثرت رهیافت‌های نظری در این رشته موجب ارائه راهکارهای متعدد در عرصه اقدام و عمل شده و آشفتگی نظری و عملی روابط بین‌الملل را شدت بخشیده است.

در تاریخ سیاست جهان، دولتمرد و دانشمند همواره اثر متقابل بر یکدیگر نهاده‌اند. کارکرد این سنت اینک به نهادهای پژوهشی واگذار شده است که به مطالعات کاربردی نظر دارند. نظریه پردازی^۱ و سیاست‌گذاری^۲ به طور سنتی دو حوزه معنایی متفاوت به شمار رفته‌اند. تفاوت میان این دو حوزه از گرایش طبیعی نظریه پرداز به فاصله گیری از امور روزمره و ارائه دریافت کلی از امور و تمایل ناگزیر بر سیاست‌گذار به پاسخگویی به چالش‌های روزمره و جاری سرچشمه می‌گیرد. اما این تفاوت ضرورتاً به معنایی جدایی آنها از یکدیگر نمی‌باشد زیرا نظریه با مسائل عمومی زمانه سروکار داشته و با اثرپذیری از تحولات سیاست جهانی در صدد اثرگذاری بر مسیر رویدادها و ارائه پاسخ‌های متناسب با آنها بوده است.

با توجه به این که نظریه‌ها دارای دو وجه توصیفی و تجویزی هستند، در شکل دهی به مشخصه‌های دوران مختلف موثر واقع گردیده‌اند. از این روی نظریه پردازی در روابط بین‌الملل همواره نوعی معنای کارکردی و کاربردی داشته و به عمل و تغییر معطوف بوده است. با این وجود دشواری تبیین ماهوی در نظریه پردازی روابط بین‌الملل و ناتوانی آن از پیش‌بینی قطعی، امکان همسویی دایمی و پایدار بین نظریه با واقعیت را کاهش داده است. از سوی دیگر، هر نظریه‌ای متناسب با زاویه دید، به نوع خاصی از توصیه‌های عملی، گزینه‌ها، تصمیم‌ها و اقدامات سیاست‌گذارانه میدان می‌دهد. وانگهی نظریه در روابط بین‌الملل، بدیل و جایگزین و حتی ترجمان عینی واقعیت به شمار نرفته و هدف آن صرفاً مفهوم ساختن واقعیت می‌باشد. طرح

1. Theory-Making

2. Policy-Making

مسأله تناسب^۱ میان نظریه و عمل در روابط بین‌الملل از همین ویژگی سرچشمه گرفته است. (۳۰)

به رغم همه کاستی‌ها و نارسائی‌های نظریه‌های روابط بین‌الملل، فهم و دریافت واقعیات نوظهور در سیاست جهانی و پاسخگویی به چالش‌های آن بدون بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری و مفهومی میسر نبوده و سیاست‌گذاری، انتخاب گزینه‌ها و سنجش و پیش‌بینی فرایند تحقق آنها به نظریه نیاز دارد. نظریه راهنمای عمل وره آموز رفتار و اقدام سیاست‌گذارانه می‌باشد.

با وجود آنکه نظریه‌ها همواره راهگشا نبوده‌اند اما سیاست‌گذاران از مفاهیم و آموزه‌های روابط بین‌الملل بهره گرفته‌اند. نظریه‌پرداز با سامان‌دهی به یافته‌ها، ارائه چارچوبی مفهومی و عقلانی سازی رفتار، تلاش می‌نماید تا فرضیه‌های سودمند و گزینه‌های کارآمد را در عرصه سیاست خارجی طرح نماید. با این همه، پیروی از مدل‌ها و آموزه‌های نظری موجب می‌شود تا همواره بخشی از واقعیات خارج از مدل نادیده گرفته شده و مدل‌ها با اصل واقعیت یکسان تلقی شوند. (۳۱)

سیاست‌گذاری در روابط بین‌الملل نوعی مدیریت ابهام و عدم قطعیت است که از پیش‌بینی ناپذیر بودن دقیق رفتار دیگر بازیگران سرچشمه می‌گیرد. سیاست‌گذار برای تصمیم‌گیری مطلوب‌تر به بهره‌گیری از دست‌آوردهای نظری نیاز مبرم دارد. نظریه‌ها الزاماً گزینه‌های دقیق و منطبق با واقعیت ارائه نمی‌دهند اما در فهم محیط بین‌الملل موثر واقع شده و شرایط انتخاب گزینه‌ها را مساعد می‌گردانند. نظریه‌ها می‌توانند به سیاست‌گذاران کمک نمایند تا در پرتو عقلانیت و روشنگری بیشتر، حوزه رفتاری، میزان و تعداد گزینه‌های موجود و ممکن را دریافته و در برابر پیامدهای هر یک از آنها چاره‌اندیشی نمایند.

نظریه‌ها با ترسیم چشم‌انداز تازه‌ای موجب توجه به واقعیات و درک علل و معلول‌هایی می‌شوند که بی‌اعتنائی به مبانی نظری به نادیده گرفتن آنها منجر می‌گردد. با این همه، ساده‌سازی مسائل، فاصله و تاخیر زمانی نظریه با واقعیات عینی در پاره‌ای موارد به توهم، محدود شدن افق

دید و نگرشی تک ساحتی می‌انجامد که پیامد آن را ارائه پاسخ‌های دیروز به پرسش‌های امروز و فردا، رواج سوء برداشت‌ها، سوء فهم‌ها و کلیشه‌ها و نیز دلیل تراشی برای مشروعیت بخشی و توجیه تصمیمات بین‌المللی نامطلوب می‌باشد. (۳۲)

تاریخ ادبیات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی نمایانگر این نکته بوده است که سیاست‌گذاران و دست‌اندرکاران سیاست خارجی نوعاً اهمیت چندانی برای آثار نظری روابط بین‌الملل قائل نبوده‌اند. تخصصی شدن نوشته‌ها و آثار روابط بین‌الملل نیز در کاهش تعامل بین نظریه پردازان و دست‌اندرکاران سیاست خارجی منشاء اثر بوده است. تنش روابط دو حوزه نظر و عمل همچنین از تفاوت دغدغه‌ها و مسائل مورد مطالعه در نظریه روابط بین‌الملل با دل‌مشغولی‌ها و دستورکارهای اجرایی و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ناشی شده و به رقابت و یا بیگانگی بازیگران این دو عرصه مساعدت رسانده است. (۳۳)

طراحان سیاست خارجی غالباً نظریه پردازان را نادیده گرفته و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهند. با وجود این، پیوند گریزناپذیری میان جهان انتزاعی نظریه‌ها و جهان واقعی سیاست‌گذاری وجود دارد. سیاست‌گذاری برای معنا بخشیدن به نحوه اقدام و گزینه‌های رفتار عملی و تصمیم‌گیری، لاجرم نیازمند نظریه است. نظریه‌پردازی مناسب بدون آگاهی از جهان واقعی امکان‌پذیر نخواهد بود. به همین ترتیب، تدوین سیاست اجرایی مطلوب نیز بدون اصول سامان بخش نظری میسر نیست. بدینسان سیاست‌گزاران آگاهانه و یا ناآگاهانه از نظریه بهره می‌گیرند زیرا اختلافات حاصل از نوع سیاست‌ها مبین تفاوت دیدگاه‌های نظری می‌باشد.

شکاف بین نظریه و عمل در روابط بین‌الملل و بی‌اعتنایی سیاست‌گذاران به نظریه‌ها سبب شده است تا برخی از تحلیل‌گران این حوزه برای غلبه بر بحران اعتماد، بدگمانی و دوگانه اندیشی میان این دو حوزه، از لزوم توجه نظریه به دغدغه‌های جاری زمانه و بازتعریف نسبت میان نظریه پردازان و سیاست‌گذاران سخن گویند. در این رهگذر و در پرتو تحولات دهه‌های گذشته فضای سستی حاکم بر روابط نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران به تدریج تغییر یافته و پژوهش در معنای کاربردی به وجهی جدایی‌ناپذیر از سیاست‌گذاران مبدل شده است.

از سوی دیگر، پیچیدگی روزافزون روابط بین‌الملل نیاز متقابل این دو جهان معنایی را به یکدیگر افزایش داده و نوعی وابستگی متقابل بین نهادهای فکری و سیاست‌گذاری ایجاد نموده است. تاکنون تخصص‌گرایی، انتزاع‌گرایی، تفاوت در دستور کار سیاست نظری و سیاست روزمره، ناهم‌زمانی، ناهم‌زمانی و تفاوت در دغدغه‌های این دو حوزه مانع همگرایی آنها بوده است، اما با پیچیده‌تر شدن سیاست جهانی، تعامل اندیشه ورزی و سیاست ورزی و کاربردی شدن نظریه‌ها مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. همچنین با افزایش نقش نهادهای پژوهشی در سیاست‌گذاری از رهگذر حضور پژوهشگران در عرصه عمومی و مناظرات مربوط به سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، دو حوزه مزبور در تحلیل و پاسخگویی به تغییرات دوران‌ساز جدید سیاست جهانی در جهت و مسیر واحدی قرار گرفته‌اند.^(۳۴)

نظریه در مقام بازتاب عقل جمعی پژوهشگران روابط بین‌الملل تا حدودی موجب می‌شود تا فهم مطلوب‌تری از رویدادهای جهان به دست آمده و راه‌حل‌های مناسب‌تری در قبال مسائل جهان سیاست و روابط بین‌الملل طراحی گردد. نظریه منظرهای تازه‌ای برای تبیین رویدادها و پاسخگویی به آنها در اختیار سیاست‌گذار قرار داده و با ارائه فهم عمومی از جهان پیرامونی در شکل دهی به نوع اقدامات و رفتارهای سیاست خارجی اثر می‌گذارد. گرچه هر نظریه‌ای تنها وجهی از حقیقت را آشکار ساخته و نمی‌تواند به همه پرسش‌ها پاسخ قطعی دهد اما اندیشه در مورد مسائل راسامان داده و افق‌های رفتار و عمل را گسترده‌تر می‌سازد.

سیاست‌گذاری نیز ضمن اثرگذاری بر فضای نظریه‌پردازی در چارچوب ملهم از این نظریه‌ها جریان می‌یابد. نظریه‌ها با تبدیل دغدغه‌های عالم سیاست‌گذاری به گفتمانی مسلط و دستورالعمل‌سازی از آنها به تمهید شرایط مساعد و مطلوب برای تحقق آنها در عرصه عمل می‌پردازند. نظریه و عمل دوسویه امر واحدی محسوب شده و در چشم‌اندازی کلی از اهداف و منافع مشترکی پیروی می‌نمایند. در این معنا، نظریه‌پرداز می‌تواند هم ناظر و هم عامل سیاست‌سازی و تصمیم‌گیری باشد. این رابطه دوسویه و تعاملی همچنین به اصلاح و بازتعریف و انطباق دو عالم نظر و عمل در مواجهه با واقعیات می‌انجامد.^(۳۵)

نظریه در روابط بین الملل تشابه و اشتراکاتی با ایدئولوژی داشته و حاصل تفسیر، روایت و تعبیری خاص از جهان می باشد که به طور طبیعی به تجویزهای متفاوتی برای عمل می انجامد. دو جهان نظری و عملی روابط بین الملل نقش متفاوتی در شکل دهی به رویدادها دارند. از سوی دیگر گرچه هر دو جهان در عرصه هنجاری و ایدئولوژیک از مواضع و سمت گیری های مشترکی پیروی می نمایند اما در روش ها دارای افتراق نظر می باشند. سیاست گذاران و دست اندرکاران به رغم بهره گیری از دو زبان متفاوت، از یافته های نظری پژوهشگران در انتخاب گزینه ها بهره می گیرند. الگوها و چارچوب های نظری و مفهومی نتایج و پی آمدهای سودمندی برای سیاست گذاران در پی داشته و نگاه جامع تری به آنها در تفسیر رویدادها و ترجمه ایده ها به عمل بخشیده است. (۳۶)

به هر روی، گرچه عدم انطباق آموزه های مفهومی با واقعیات و مشکل اعتبار نظریه ها، تعامل بین نظریه پردازان و سیاست گذاران را کم رنگ ساخته و به بی اعتنایی و بیگانگی متقابل آنها انجامیده است اما اندیشمندان و نظریه پردازان روابط بین الملل متناسب با فهم خود از ماهیت جهان در شکل دهی به سیاست جهانی نقش و مشارکت داشته اند. به همین منوال، سیاست گذاران نیز در چارچوب اهداف، انگیزه ها و الزامات موجود و متناسب با فهم خود از جهان که همواره توازی تمام عیاری با فهم نظریه پردازان نداشته است به عمل پرداخته اند.

تصمیم گیری نقطه تلاقی نظریه و سیاست گذاری محسوب می شود. امروزه پرکردن شکاف بین نظریه و عمل از منظر معرفت شناختی و روش شناختی از اولویت های نظریه پردازی در روابط بین الملل محسوب می شود. نهادهای پژوهشی در مقام نماد تعامل پویای بین نظریه و عمل نقش برجسته ای در این راستا بر عهده دارد. خاستگاه نهادهای پژوهشی در روابط بین الملل به بعد از جنگ جهانی دوم باز می گردد. پیش از آن، جامعه پژوهشی و علمی نقش چندانی در سیاست گذاری بر عهده نداشت. ولیکن با گسترش مناظرات عمومی، مرزهای سنتی کم رنگ تر شده و نسبت تازه ای میان نهادهای پژوهشی با سیاست گذاری برقرار گردید. به نحوی که سیاست گذاران به رایزنی با نهادهای پژوهشی متمایل گشته و نهادهای پژوهشی نیز به

توصیه‌دهی به نهادهای سیاستگذار پرداختند. بدین سان، عرصه تازه‌ای در نسبت سنتی میان نظریه و عمل در روابط بین‌الملل گشوده شده و بین این دو جهان معنایی و عینی، به موازات استمرار کار ویژه‌های متمایز، شراکت و همکاری طبیعی شکل گرفت.^(۳۷)

در مجموع، تحولات نظری و عملی روابط بین‌الملل ماهیت نظریه‌پردازی را در این رشته متحول ساخته و مطالعات کاربردی را از اولویت بیشتری برخوردار نموده است، اینک تعامل میان ابعاد نظری و کاربردی مطالعات و پژوهش‌ها در سیاست خارجی از ضرورت‌های تازه‌ای برخوردار شده و بر رابطه متقابل و مکمل میان نظریه و سیاست‌گذاری سایه افکنده است. پژوهش کاربردی موجب شده است تا نظریه‌پردازان دغدغه‌های جاری زمانه را در کانون نظریه‌پردازی خود قرار داده و با غلبه بر واگرایی و بیگانگی این دو حوزه با یکدیگر، به جستجوی زمینه‌های همگرایی بپردازند. در این رهگذر، تعامل نظریه و عمل بابه نمایش گذاشتن پیوستگی گذشته، حال و آینده سبب شده است تا رفتار سیاسی و بین‌المللی در چارچوب معنایی روشن‌تری صورت پذیرد.

یادداشت‌ها

1. Peter Sedgwick, *Descartes to Derrida: An Introduction to European Philosophy* (Oxford: Blackwell Publishers, 2001), pp. 3-11.
2. *Ibid.*, pp. 35-36.
3. Chris Brown, *Understanding International Relations* (London: Palgrave, 2001), pp. 1-3.
4. Chris Brown, *International Relations Theory: New Normative Approaches* (New York: Columbia University Press, 1992), p. 96.
5. Martin Hollis and Steve Smith, *Explaining and Understanding International Relations* (Oxford: Clarendon Press, 1991), p. 1.

6. *Ibid.*, p. 16.
7. Chris Brown, *Understanding International Relations*, *op.cit.*, pp. 22-23.
8. Charles R. Beitz, *Political Theory and International Relations* (Princeton: Princeton University Press, 1979), p. 180.
9. مقالات هدلی بول و مورتون کاپلان نمونه‌ای کلاسیک از استدلال‌های طرفین این مناظره به شمار می‌رود. ر.ک. به:
- Klaus Knorr and James N. Rosenau, *Contending Approaches to International Politics* (Princeton: Princeton University Press, 1969).
10. Chris Brown, *op. cit.*, p. 34.
11. *Ibid.*, p. 36.
12. Claire Turenne Sjolander and Wayne S. Cox, *Beyond Positivism: Critical Reflections on International Relations* (Boulder: Lynne Rienner Publishers, 1994), pp. 3-4.
13. Raymond Tanter and Richard H. Ullman, *Theory and Policy in international Relations* (Princeton: Princeton University Press, 1974), pp. 179-180.
14. Chris Brown, *op.cit.*, pp. 9-10.
15. Torbjorn L. Knutsen, *A History of International Relations Theory* (Manchester: Manchester University Press, 1997), p. 268.
16. Jim George, *Discourses of Global Critical (Re) Introduction to International Relations* (Boulder: Reiner, 1994), pp. 1-5.
17. Ken Booth and Steve Smith, *International Relations Theory Today* (Pennsylvania: State University Press, 1995), p. 1.
18. Torbjorn L. Knutsen, *op.cit.*, p. 278-79.
19. James N. Rosenau and Mary Durfee, *Thinking Theory Thoroughly: Coherent Approaches to an Incoherent World* (Boulder: Westview Press, 1995), pp. 66-71.
20. Ken Booth and Steve Smith, *op.cit.*, p. 26.

21. Michael W. Doyle and G. John Ikenberry, *New Thinking in International Relations Theory*, (Boulder: Westview Press, 1997), p. 1.
22. Richard Ned Lebow and Thomas Risse-Kappen, *International Relations Theory and the End of the Cold War*, (New York: Columbia University Press, 1995), p. 2-3.
23. Marie-Claude Smouts (Ed.), *The New International Relations: Theory and Practice* (London: Hurst and Company, 2001), pp. 7-8.
24. Ian Clark, *Globalization and International Relations Theory*, (Oxford: Oxford University Press, 1999), pp. 2-3.
25. James N. Rosenau, "A Transformed Observer in a Transforming World", in *Studia Diplomatica*: Bruxelles, Vol. LII: 1999, No. 1-2, p. 7.
26. Marie-Claude Smouts (Ed.), *op.cit.*, pp. 1-3.
27. Ken Booth and Steve Smith, *op.cit.*, p. 26.
28. Robert L. Rothstein, *The Evolution of Theory in International Relations* (Columbia: University of South Carolina Press), p. 20.
29. *Ibid.*, p. 66.
30. Raymond Tanter and Richard H. *op.cit.*, p. 179.
31. Klaus Knorr and James N. Rosenau, *op.cit.*, p. 39.
32. Robert L. Rothstein, *op.cit.*, pp. 6-7.
33. Raymond Tanter and Richard H. *op.cit.*, p. 3.
34. Christopher Hill and Pamela Beshoff, *Two Worlds of International Relations: Academics, Practitioners and the Trade in Ideas* (London: Routledge, 1994), pp. 3-4.
35. *Ibid.*, pp. 15-29.
36. *Ibid.*, p. 222.
37. *Ibid.*, p. 211.